**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و دهم\_ 17 آبان 1400**

**[اشاره به سیر بحث ]**

در فرمایش شیخنا الاستاد دامت برکاته دو وجه برای تقدیم واجب اهمّی که مقطوع الاهمیة است، بر واجب مهم ولو واجب مهم از نظر زمانی مقدم باشد و فعلیت پیدا کرده ابشد مشاهده می شود.

وجه اول که دیروز بیان شد مبتنی است بر سیرۀ عقلا نسبت به وجوب حفظ اغراض مولا و جلوگیری از تفویت اغراض مولا بلا عذر تکوینی و لا عقلی و لاشرعی. در چنین جایی اگر من اهم را رعایت نکنم، و قدرت را برای اهم حفظ نکنم، هیچ عذری نسبت به تفویت غرض اهم ندارم. این را دیروز مفصل توضیح دادیم،

وجه اول تنسادش به این است که ما دو وجوب فعلی داریم، یکی وجوب فعلی شرعی مهم و دوم وجوب فعلی عقلی اهم، در چنین جایی عقل حکم می کند به تقدیم اهم که همان وجوب عقلی باشد برای نگهداری قدرت.

**[وجه دوم در تقدیم اهمّ]**

اما وجه دومی که امروز بیان می­کنیم بر این مبنا استوار است که ما وقتیبه دلیل اهم نگاه کنیم و نیز دلیل مهم، هر یک از این دو اطلاق داد، همان مثال معروف باب تزاحم اگر مکلف در آخر وقت بود و نماز نخوانده بود، از آن طرف هم غریقی در حال غرض بود، از طرفی صل دارد و از سویی انقذ الغریق را دارد، صل، به صورت ظاهر، مطلق است، چه انقاذ غریق بکنی، چه انقاذ غریق نکنی، «صلِّ». «انقذ اغریق» هم مطلق است از حیث وجوب نمازو عدم و جوب نماز. «صلِّ» می گوید من واجب تو هستم، کاری با وجوب انقاذ ندارم، چه وجوبی باشد، چه نباشد، «صلِّ» . «انقذ الغریق» هم می گوید من واجب تو هستم با نماز کاری ندارم. چه نمازی واجب باشد و چه نباشد.

حال مکلف که مواجه شده است با دو واجب که از عهدۀ هر دو بر نمی­آید و نمی­شود او را مکلف کرد به هر دو واجب، چون این تکلیف به محال است، فلا بد من سقوط احد الاطلاقین، یعنی یکی از این دو اطلاق باید مقید شود. مثلا بگوید «یجب انقاذ الغریق ان لم تصلِ» یا بگوید « صلِّ ان لم تنقذ الغریق»

در این جا از آنجا که عقلا ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است، نمی­توان اطلاق مهم را قابل بقاء دانست، اطلاق مهم قطعا ساقط است، بگوییم مهم بر ما واجب است، حتی اگر اهم تفویت شود، این یعنی ترجیح مرجوح بر راجح، که عقلا قبیح است. اما اگر بخواهیم اطلاق اهم را تقیید کنیم، چه صورت دارد؟ تعبیر این بزرگوار این است که:

**و اما تقیید اطلاق الاهم فهو ان لم یکن مقطوع العدم، لحفظ غرض الاهم، مع بقاء اطلاق دلیله، فلا اقل من الشک فی تقییده و الاطلاق حجةٌ فی نفسه و یجب العمل بالحجة ما لم یعلم بسقوطها**

این جمله دو ادعا به نحو ترتب دارد و آن این است که حال که اطلاق مهم قطعا ثابت شد، و نمی توان پایبند به اطلاق مهم شد، حتی به قیمت تفویت اهم. ادعای اول ما این است که اساسا نمی­توانیم اطلاق اهم را مقید کنیم، چون مقید کردن اطلاق اهم یعنی ترجیح المرجوح علی الراجح، بگوییم اگر شما واجبی به نام اهم دارید تا وقتی است که مهم نباشد، و الا پای مهم که در کار آمد، اهم دیگر نیست، این اطلاق قطعا قال قبول نیست.این یعنی تقدیم المرجوح علی الراجح، پس اطلاق این تقیید قطعا معقول نیست، چون معنای این تقیید نسبت به اهم این است که اهم تا وقتی واجب نباشد که به مهم مشکلی به وجود نیاید و این یعنی تقدیم المرجوح علی الراجح. این ادعای اول

پس ادعا می کنیم که قطعا تقیید اطلاق اهم قابل قبول نیست و اطلاق اهم پا برجاست نه این­که مقید به مهم شود.

اما ادعای دوم اگر هم بر فرض این اطلاق را بخواهیم بک پله پایینتر بیاییم و بگوییم تقیید الاطلاق مقطوع العدم است، یک پله پایین­تر حداقل شک می­کنیم در تقیید اطلاق اهم به دلیل این که حفظ غرض اهم را داریم، به دلیل این که مرجوح را بر راجح مقدم کردن، عقلا قبیح است، حداقل شک می کنیم در تقیید این اطلاق اهم، تا وقتی، علم به سقوط اطلاق اهم پیدا نکرده­اییم، اطلاق حجتی است فی نفسه، **و یجب العمل بالحجة ما لم یُعلَم بسقوطها.**

**[محتمل الاهمیة کمقطوع الاهمیة]**

تمام آن­چه که گفتیم در مورد مقطوع الاهمیة بود. در مورد محتمل الاهمیة هم همین را خواهیم گفت، آنجا هم می­گوییم حتی اگر ثابت نشده باشد که انقاذ غریق اهم از نماز است ولی احتمال اهمیتش را بدهیم، باز به حکم عقل محتمل الاهمیة بر غیر محتمل الاهمیة مقدم است، چه هر دو فعلی باشند، یعنی فی زمان واحد باشند، چه تدریجی باشند، اما اگر هر دو فعلی هستند، من که می دانم دو اطلاق گریبان­گیر ندارم چون تکلیف به ما لا یطاق است، پس باید یکی از این دو اطلاق تقیید بشود، باید رفع ید از یکی از این دو کردف یا محتمل الاهمیة یا غی محتمل الاهمیة.

اگر من به محتمل الاهمیة عمل کردم، دیگر تکلیف به مهم ندارم، اما شک دارم که اگر به مهم عمل کردم، اطلاق دلیل محتمل الاهمیة ساقط شده است یا نه؟

وقتی من حجت دام و علم به سقوطش پیدا نکرده ام، باید عمل کنم، فیجب العمل باطلاق محتمل الاهمیة؛ چون اصل اطلاق ثابت است و شک در سقوط آن داریم ولی اگر به محتمل الاهمیة عمل کردم، اطلاق مهم دیگر ساقط شده است.

**فیجب صرف القدرة فی محتمل الاهمیة.**

اما اگر تدریجی بودند باید اینجا غرض مولا ملاحظه شود. یعنی اگر یکی سابق و دیگری لاحق بود، باید اغراض مولا ملاحظه شود، اگر در چنین جایی من محتمل الاهمیة را انجام دادم، یفوت الغرض من المهم،

امر من دائر است که برای فردا قدرتم را برای انجام محتمل الاهمیة نگاه دارم، یا قدرتم را نگاه دارم برای غیر محتمل الاهم، و العقل یحکمُ بحفظ غرض محتمل الاهمیة، لبته روشن است که مقصود ما از محتمل الاهم احتمال عقلائی است.

یک جمع بندی این بحث نیاز دارد، ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .